

حال با مر خداوند و الجلال آفتاب منکف شد و ظلمت بر جهان  
 مستولی گردید که دیده از رویت باز ماند پس ملائکه آنحضرت را  
 از بند خلاص نمودند و با سمایشش بالا بردند و یهود را که عیث  
 گرفتاری آنحضرت بود بر جای او بار زدند چون ظلمت فرو نشست  
 و جهان روشن گشت یهود را که اینوقت بر سردار بود  
 خداوند بصورت عیسی علیه السلام در نظر آن قوم در آورد پس  
 آنجماعت یکدیگر را می گفتند که این ساحر میخواست تا از بحر خویش را  
 از دست ما خلاص نماید و نتوانست پس ایستاد و کشتن او  
 تعجیل نماید هر چند یهود او فریاد برداشت که من یهودا هستم که  
 شما را بعیسی راه نمودم عیسی را فرستگان به آسمان  
 بردند کسی بسخنان او آشنائی نکرده کلفش در او بخت زدند  
 و خوشش ریختند عید قیطر شب چهارم و هشتم صوم گیر است

عید فطر روز یکشنبه بعد از عید قیامت است در این روز  
 نصاری از صوم فارغ شوند و عید نمایند احد الحدید یکشنبه  
 بعد از عید فطر است و احد الحدید از این جهت نامند که اول یکشنبه  
 بعد از عید فطر است سلاق پنجشنبه باشد چهل روز  
 بعد از فطر که حضرت عیسی علیه السلام شمعون را خلیفه خود فرمود  
 پنطقیطی یکشنبه بعد از سلاق است بده روز که در  
 این روز عیسی علیه السلام روح القدس را بجوار این چنانچه  
 وعده کرده بود فرستاد که بر یک بقصد دعوت بولایتی  
 فرستند و به الهام ربانی عمبارت و اصطلاح آن ولایت  
 یافته با مردم انجا بلغت ایشان زبان بدعوت کشودند و تبلیغ رسالت  
 آن پیغمبر مسل نمودند صوم الشکین و آن روز و شب  
 بعد از پنطقیطی باشد و آن چهل و هشت روز است که حضرت

عیسی علیه السلام بجهت دعوت عام در اطراف عالم بگردید  
 جمعه الذهب اول جمعه باشد از صوم اشکین عید منماری روز  
 سیزدهم است از فطر اشکین صوم ایلیا روز دوشنبه  
 است بعد از عید منماری و این صوم چهل و هشت روز است  
 و پس از کیشیه چهل و نهم فطر ایلیا باشد و اما ذکر آنچه موقوف بر حضرت  
 صوم گیر نیست عید چنگ بیست و دوم تشرین الاخر باشد و چنگ  
 نام پادشاهی است که چون دختران بخدر شد میر رسیدند بزور  
 میطلبید و از آله بکارت ایشان می نمود و پس از آن  
 رخصت شوهر کردن می نمود و این قصه چنان افتاد که دختر برادر  
 هشت برادر بود پادشاه در وی طمع نسبت و کس و طلب او  
 فرستاد یکی از برادران دختر که بحسب عمر از دیگر برادران بی  
 گوچتر بود لباس زنانه در بر کرد و خجری آتشبار نهانی با خود بر کرد

و از خانه بیرون شده با عوانان پادشاه بیامد تا جلوت  
 خانه پادشاه برسد و بعضی خواهرنخواجگاه وی درآمد و  
 پادشاه که اینوقت آتش شهوت در کانون خاطرش  
 مشتعل بود بجان دختر بایلین وی شد و چون خوا  
 ناکام از وی برگیرد پیر که چون شیری غضب کرده در  
 در کمان بود و انتظار وقت میسر و از جای بر حسبت و با خنجر  
 آبدار و مار از رستی آن پادشاه ظلم شعار بر آورد و بیت  
 المقدس را از شر آن سحر حلقه اش را پاک و ایمن ساخت  
 پس مردمان بشکرانه این نعمت آن روز را عید گرفتند  
 عید بشارت و آن روز کانون اول است که چنین  
 روزی روح القدس بصورت جوانی خوش روی  
 در وقت غسل بر حضرت مریم علیه السلام ظاهر شد و مریم

از وی محبت نب شده فرمود اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ  
 کُنْتُ تَقِیْبًا یعنی بدستی که من پناهنده ام بخداوند از  
 تو اگر بوده باشی پر میز کار پس روح القدس  
 بادی بر او دمید و آنحضرت را بوجود مقدس حضرت عیسی  
 علی نبینا وعلیه آلاف التحية والسلام بشارت داد  
 هاشم کولی رومیان بمبیت و ششم تشرین الاول است  
 لیل المیلاد یعنی شب تولد عیسی ابن مریم علیه السلام آن  
 شب بمبیت و پنجم کانون الاول است عید قلنداس  
 روز اول کانون الاخر است و قلنداس نام یکی از سلاطین  
 بوده که آنروز را عید قرار داده از اینکه اول سال رومیان است  
 و پنج ششم کانون الاخر است که حاج شویمان گویند و  
 پنج بمعنی طلوع است و مراد طلوع حضرت مسیح است از

نزد

هزار روز که نزدیک دمشق است و یکی ابن زکریا حضرت  
 عیسی علیه السلام را با آن آب نمست غید شمع  
 روز دهم شباط است و آن روزی است که سیتی  
 به سیکل و راند و سیکل نام یکی معبد های قوم نصاری است  
 سقوط حمزه اول هفتم شباط است سقوط حمزه دوم  
 چهاردهم شباط است سقوط حمزه سوم بیست و یکم  
 شباط است و حمزه هفتم سرور پیش نباشد  
 بعد از آن سوره سر ما بشکند در نستان و حمزه در لغت  
 کل آتش را گویند و زعم ایشان چنان است که در این  
 ایام سه حمزه از جانب بالا بجانب سفلی نازل شود و حمزه اول  
 در زمین اثر کند و حمزه دوم در آب حمزه سوم در اشجار  
 قوت نما سحر کتاید و باطن زمین گرم شود و از وی بخار بر آید

چنانچه اوصد الدین انوری که در فن نجوم یکانه عصر خویش بود

در این باب ممتی فرموده

هم حمزه بر آورد فرو برده نفس را | هم فاخته بکشا و فرو بسته زبانا

اول ایام برد العجز نسبت و ششم شباط است و آن هفت

روزی است که در این ایام هوا خالی از تغییر می نباشد و

عبارت از ایامی است که قوم عاد بدو عای حضرت بود

عمیه اسدم پاک شدند و بدست سیر این ایام برود العجز

آن است که در حال دریدن باد هانی که قوم بود را هلاک

کرد پیره زنی در سرداب یعنی زیر زمین خانه رفته پنهان شد

و بر حال دیگران نظاره میکرد و چون هشت روز سپری شد

از آن سرداب بیرون آمد در حال باد صعبی بر او بوزید و ویرا

نیز باماران ملحق ساخت میلاد یوحنا یعنی بیت و پنجم نمیان

روز ولادت حضرت یونس علیہ السلام است اول  
 ریح بوارح و بوارح بمعنی باد بای گرم شمالی است که  
 از زمان طلوع ثریا تا طلوع صفر می وزد و اول ایام باحورا  
 نوزدهم نوز است و آن هشت روز است که در آن روز  
 با آغاز شکستن گریاشود و باحور در لغت شدت حرارت است  
 و در تابستان و دیگر گفته اند ایام باحورا ماخوذ است از بحر  
 که بمعنی حکم باشد و چون اصحاب تخریه از آن روزها بر احوال  
 ماههای فزان در مکه حکم می کنند آنها را باحورا  
 گویند و روز اول از آن ایام دلیل تشرین الاول است  
 و دوم دلیل تشرین الاخر و گدانا باخر پس هر چه در  
 هر روزی حادث شود از بار و باران و بادان ماهها نیز  
 چنان بود و اگر اول این هفت روز باد و افریزد در مکه



آن سال در اول سرد و ابرو باد و نم باشد و آخر  
 خشک گذرد و اگر در آخر این هفت روز باد و افر باشد  
 زمستان آن سال اول خشک گذرد و آخر سرد و باد  
 و با نم باشد و اگر در تمام هفت روز باد و افر باشد زمستان  
 همه سرد و با نم گذرد عید تکی ششم آب بود که  
 عیسی علیه السلام بر حواریین نجلی کرد و از میان ابرو حضرت  
 موسی علی نبیاً و علیه السلام را با خود طاہر نمود فطرت مریم  
 پانزدهم ماه آب و فطر کشودن روزه است چهارم روزه  
 روزه حضرت مریم بود که فرمود اِتی نذرت للرحمن  
 صوماً آن روز فطرش بود عید الصلیب روز  
 بیت دسیم ایلول است که یکی از ملوک روم بیت المقدس  
 آند چو بی که حضرت عیسی علیه السلام را بر آن چوب بارزده

بودند طلب می کرد و در این روز آن چوب را باد و چوب  
 دیگر یافتند و از برای اینکه بدانند چوب دار کدام یک  
 از آنهاست هر یک از آن چوبها را بر شکم مرده گذاشتند  
 و چون چوب دار بر شکم مرده رسید در حال زنده شد  
 و چوب دار را بشناختند و آن روز را عید گرفتند  
 و از جمله ایام مشهوره بعضی از ایامی است که مطابق تاریخ  
 فرس است نوروز روز اول حمل است طایفه  
 مجوس بر آنند که در این روز خداوند عالم را آفرید و کواکب را  
 امر فرمود تا سیر نمایند و حضرت ابوالبشر را در این روز  
 بیا فرید و جمشید که در جهان سیر می نمود در این روز  
 به آذربایجان رسید و بر تختی زرین مرصع کجواهر که در موضع  
 بلندى گذاشته بودند روی مشرق بنشست چون

آفتاب در آمد بر تخت و تاج وی تابید شکوهی تمام از  
 او در نظر مردمان رسید و از آن حالت بعیش و طرب  
 رغبت کرده بشادی کوشیدند و گفتند امروز روز نوی است  
 که دو آفتاب بر آمده یکی از مغرب و یکی از مشرق و اتفاقاً  
 در آن روز آفتاب از حوت بیج حمل در آمده بود که روز  
 اول از فصل بهار است و آن عید تالی زمانه است از بهار  
 و این نوروز را نوروز غامه گویند و نوروز خاصه ششم  
 فروردین است که در آن روز دیگر بار چشمید بر تخت  
 نشست و خاص و عام را بار داد که همه مردم او را دیدند و  
 رسمهای نیکو نهاد و فرمود تمام مردم با آب پاکیزه غسل  
 نمودند و خدایا شکرت گفتند و طلب آمرزش نمودند و  
 دوام دولت او را خواستار شدند و بفرمود تا هر سال در

این روز مردم چنان گسندند و اکابر و بزرگان از نوروز اول  
 تا نوروز دوم حاجات خلق را بر میآوردند و بذل و بخشش  
 میکردند و در نوروز دوم زندانیان را بجات میدادند  
 آبانگاه روز دهم فروردین است و گویند آبانگاه اشم  
 فرشته است که موکل آب است اگر در این روز باران  
 بیارد آبانگاه سردان است پس مردان در آب در آیند و  
 و اگر باران نیاید آبانگاه زنان است پس زنان در آب  
 در آیند و این غسل را شکون شمرند آب ریزان روز  
 نهم تیرماه است که آن را نوروز طهری هم گویند  
 و وجه تسمیه او آن است که که بند در زمان ملوک فرس  
 چند سال باران نیامد در این روز تمام مردم بجهت  
 جماعت دعا کردند و باران بسبب رسیدن مردمان بدان سبب

آنروز را بعیش و غشرت پرداختند و آب بر یکدیگر می  
 ریختند و پس از آن نیز هر سال در آن روز بعیش و  
 طرب می پرداختند و همچنان آب بر یکدیگر میریختند  
 تیرگان سیزدهم تیرماه جلای است که فارسیان  
 گویند در این روز منوچهر با افرا سیاب صلح کرد بشرط  
 آنکه افرا سیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش را  
 با منوچهر گذارد و این قصه چنان افتاد که چون قرار مصالحت  
 بر این نهادند حکما تیر محبوس را از آذویه پر کردند و آرشش  
 نامی که از شناختگان دلاوران بود اول طلوع شمس  
 آن تیر را بچپله گمان نهاد و از جبال طبرستان بعیت  
 شرقی ملک افرا سیاب انداخت چون اجابت  
 بر آن تیر تابید آذویه جوفش را بگذاختن در آورد و آن تیر را

لله

تاسر خد مخارات رسانید که اهل تامل با صرو باشد چنانچه

شاعر در این باب گفته

از این گویند آرش را کمان گیر | که از اهل بمر و انداخت او تیر

مهرگان عامه شانزدهم مهر ماه است در این روز

فریدون بر ضحاک غالب شده و او را در زمین باطل منکوب

کرده بکوه دماوندش فرستاد و مردمان باین شکرانه

در آن روز بوظائف طاعات مشغول گردیدند و پس از

آن ریم شد که هر ساله در چنان روز روزه نما سینه

و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم بزدان سخن گویند

مهرگان خاصه بیست و یکم مهر ماه است آن روز را

نیر تعظیم نمایند بر قیاس نوروز عامه و خاصه

رکوب کوچ اول آذر ماه است و حکامیش چنان است

که در این روز سلاطین فرس از بهر دکانی بر سر  
 خراج بگذریم میگردند و این کار وقتی بعهده  
 مردی کوچک چشم محول شده بود چنانچه آن مرد با آن  
 شکل منجوس در آن روز بر خری می نشست و  
 کلاغ سیاهی بجای باز بردست داشت و بدست  
 دیگر با مروحه خود را باد میزد و چند تن از غلامان پادشاهی در  
 رکابش می رفتند بهر دکان که میرسیدند بگردیم را  
 با خود می داشت و اگر از دکان داری اندک نعطیلی مشاهده  
 میکرد فوراً امر به تاج آن دکان می نمود و غلامان  
 می ریختند و آنچه در دکان می یافتند بر می گرفتند  
 و ننگین اگر در اوقات دیگر کسی از اهل دکان کین کوچ را دیدار  
 میکرد و او را میزد معاقب نبود و چون این امر هر ساله واقع

مرد  
 دوزخ را گویند

می شد این روز بزرگوب کوچ شهرت یافت  
 بهمنجہ دوم بہمن ماہ باشد در این روز فارسین بعضی  
 میمانی کنند بخوردنی کہ در او از جمع حبوبات باشد و ہم  
 در این روز اسغذبا شیر میاشامند و گویند کہ بر توبہ حافظہ  
 بیفزاید شب سُدہ شب دوم بہمن ماہ باشد شدہ  
 بلغت فارسین آتش طبلد و شعلہ است و وہ  
 سیرایش این است کہ چون فریدون رضی اللہ عنہ  
 و براریکہ سلطنت جای کرد چنان افتاد کہ روزی طبایخ  
 ضحاک را کہ ہمہ روزہ مقرر بود و نظر ابقیت رساند و مغز  
 سرانہا را بیمار ہای دوشش ضحاک بخورد گرفتہ  
 در حضور فریدون آوردند خواست تا اورا بسخت تر عقوبتی  
 بکشد طبایخ گفت من ہمہ روزہ از قول ضحاک تکلف



میگردم و از دو نفر کیمیا را میکشتم و آن دیگری را راهی  
 کردم و اینک جمعی از آنها در کوه دماوند زندگی دارند  
 فریدون از استماع این کلام سرور گشت و از برای  
 تحقیق بر پشت در راه دماوند در نوشت هنوز بکوه نرسیده  
 بود که شب برسد و ظلمت جهان را فرا گرفت و فریدون  
 راه را یابو کرد و فرمود تا از هر سمت آتشی بسیار بر افرو  
 خستند آن مردم که در آن کوه میریستند از کوه بریز آمدند  
 و بان آتش را رسیدند فریدون سخت خوشدل گشت  
 و آن شب را بیست و عشرت پشت و طبایخ را بر  
 معان نام نهاد و پس از آن هر ساله بهم چنان شد که مردم آتش  
 افروخته از روی آتشیها بجهند و عشرت و شادی کنند  
 و در تسمیه دیگر شش آن است که چون هوشنگ

اول مرتبه که مار را در شکارگاه دید گفت عجب است که  
 جمیع جانوران تابع ما هستند و این جانور نسبت چنان معلوم  
 است که این جانور دشمن ما باشد پس قصد هلاک آن مار را نمود  
 مار از وی بگریخت و خویش را در زیر بوته خاری پنهان نمود  
 هوشنگ سگی برداشته بجانب مار افتاد اتفاقاً آن  
 سنگ بر سگ دیگر خورده آتشی از میان آنها جستن  
 کرد و در آن بوته خارا افتاد و آن مار را بسوزانید هوشنگ  
 که آتش را ندیده بود در حال بر زمین افتاده پوزش حق را  
 بجا آورد و گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک  
 نمود پس از آن قسمی برداشته بر سر کوه اصطخر فارس  
 برافروخت و مردمان را به تقطیرش فرمان داد و آن شیر  
 بعیش گذرانیده شده نام نهاد چنانچه فرود سی گفته

فروردین ماه باشد و چنانچه عقیده مسلمانان است  
 که در روز جمعه زیارت اموات میروند مجوس در این روز  
 روز زیارت دهمها روند و گویند روان مردگان خیر است  
 و بجهت ارواح آنها زند خوانند رقعه کردم پنجم اسفند ماه است  
 که فارس بسیار از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعه نویسند  
 از برای دفع مضرات هوام و بر سه طرف دیوار خانه  
 چسباندند و طرف صدر خانه را خالی گذارند و در این روز  
 فریدون طلسم نوشتی و مسموم حیوانات را بستی و  
 طلسم کردم حسین است صحیح صحیح قره قره  
 صحیح صحیح قوطا و از جمله ارقامات جدول توقعات  
 منقو قمری ایام شهورد است که مبینی بر موضع  
 آفتاب است نور روز نکلا روزی است که آفتاب در نصف

الهام  
 ۱۳۰۶

النهار بدرجه اول حمل و سد بشرط انحر در نصف النهار روز  
 مقدم در آخر حوت بود نوز و نوزوار زم شامی اول  
 آن روز است که آفتاب در درجه شرف باشد یعنی در  
 درجه نوزدهم حمل غایت قوت ربیع در پانزدهم درجه  
 برج ثور است یعنی شمس در برج و در درجه برسد که  
 روز و سطر از فصل بهار است اول ایام مطر رسیدن  
 آفتاب است بدرجه بیت و یکم عقرب که پنجاه و یکروز  
 از فصل خزان گذشته آخر ایام مطر رسیدن  
 آفتاب است بدرجه سیم ثور که پنجاه و دو روز از بهار گذشته  
 باشد چو ایام آمدن باران را شمس ماه گرفته اند  
 آغاز کرمان از روز پنجم جوز است که بیت و هفت روز  
 از فصل بهار باقی است امتزاج الفصولین

علامت یکشنبه نقطه باین طور . علامت دوشنبه سه پریم  
 باینطور ۶ علامت سه شنبه وال تقویمی باین طور  
 سه علامت چهارشنبه باء هوز باین طور ۵ علامت  
 پنجشنبه واو باین طور و علامت جمعه زاء باین طور  
 و علامت شنبه و کذا الی آخر الصفح جدول دوم  
 در بیان عدد ایام ماه است موافق ماه عربی اگر چه ما  
 سابقا علامت یک و دو و سه را الی شخصت کلمه  
 بیان کرده ایم ولی در اینجا میخواهیم نشان این علامت  
 را توضیح نماییم که جمع اعداد معلوم شود پس میگوئیم  
 که نشان این علامت حساب جبر است و آن را  
 فاعده ابجدیه گویند که هر حرفی از این کلمات را با عدد  
 موافق دانسته اند و در مقام تحدید عددی حرفی را که مطابق

باشد و گوید که میگویند و آن کلمات این است اینجند هنوز  
 خطی که میگویند شخص قرشت شخند نطق و در مدوش  
 چندان است که در زبان ثبت است

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ث
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
ش	ب	پ	ت	ث	ج	چ	خ	گ	گ
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

پس هرگاه خوابند از زبان آنها و تعبیر کنند در  
 اعداد و حروف الف و باء و حیم و دال و هاء و و او و زار و و  
 و طاء علی الترتیب تعبیر نمایند و از غشرات بسیط  
 بر یاء و کاف و لام و میم و نون و سین و عین و فاء  
 و صاد تعبیر کنند و از مات غیر مرکب به قاف و راء

و شین و ناء و ثاء و خاء و ذال و ضاد و طاء و ارف  
 به غین تغییر کنند و هرگاه خواهند از احاد مرکب با عشر  
 تغییر کنند هر یک از آن حروف آحادیه و عشراتی را  
 با هم مرکب کرده ذکر کنند با مراعات تقدیم حرف  
 عشراتی بر آحادی مثل عددیازده مرکب از یک و  
 دوه است و حرف مطابق عدد یک الف است و  
 مطابق عدد دوه باء است این دورا با هم مرکب نموده و حرف  
 عشراتی را مقدم داشته یاء نویسند و کذا  
 الی نو و نه که از آن به صط تغییر می شود زیرا که  
 صاد نو و است و طاء نه و چون حرف عشراتی را مقدم  
 داریم بر آحادی صط شود و پنجمین است حال در  
 بقیه اعداد مرکب علی مراتبها و قانون کلی آنکه حروف مطابق

هر یک از مراتب اعداد را که در این یکدیگر مرکب نموده و در  
 مطابق عدد و زائد را مقدم و از بزرگتر فاصله عدد و ناقص  
 باشد اگر چه اعداد یکدیگر را در هر دو عدد و یا زده را که  
 در این سبب جمع مراتب اعداد را از این گنند عقبا  
 نویسنده و عقابین در اوقات نبودند و در وقت  
 یک است و در تمام شده و زوال در اوقات و از عدد  
 یکبار و در وقت و بیت و در تغییر گنند و مرکب  
 و بعد از جمع مراتب پس از این قانون کلی اعداد مرکب  
 در جدول ایام ماه معلوم شد و بعد از این جدول انتقال  
 قمر را بر بروج دو از ده گانه نوشتند که در هر ساعت از  
 روز یا شب قمر از بروج سابق بروج لاحق منتقل شده  
 و در هر یک از بیوت این علامات را زیاده از سه رقم



نویسنده رقم اول اشاره بساعت است و دهم اشاره  
 بدقیقه و سوم پس از یازدها یا بیست و یک یا محرم  
 یعنی ساعت چهار و سی و سه دقیقه از شب گذشته  
 از برج سابق که در جدول متصل مابین جدول ثبت است  
 به برج لاحق منتقل شود و در جدول دیگر که متصل به جدول  
 انتقالات است برج را نویسنده یعنی مثل قمر از برج  
 یک از بروج دوازده کاره معین کنند و در این جدول  
 زیاده از یک رقم که رمز هر یک از بروج است نوشته و  
 ماسا افعال ماب بروج را معین نموده ایم و دیگر باز  
 محتاج بتکرار آن نباشیم جز اجمالا که رمز هر یک را بیان کنیم  
 ط م ع ه و ر ح ط  
 ک م ا و در جدول متصل جدول بروج نظرات